

چهاردهم

ص ۱

شماره دوازدهم

مجتد اخلاقی تربیتی روحانی عمومی است
ماهی یکبار طبع و توزیع می شود

خبر

قیمت اشتراک در همه های عالم
سالیانه سه دولا است

مارس ۱۹۲۴

بیان مبارک حضرت عبداللہاء یوم عید فطر در مقام امام
روز عید فطر در سبب عباد ما جلی علم است در بیان معنی تلمیحی نگارید
طوری ایام ما تم ما هم جلی شده است گن چون در یوم مبارک در ایام بودیم
عید را در ایام مبارک میگرفیم دیگر بعد از صعود مبارک حالت عید داریم زیرا که
سایه در چمن روزی در ساحت اقدس مشرف بودیم چون این کلام
سایه حالت سرور میگردد و الا بعد از جلی مکل میگرفیم صبح بر سر کوه ستم در سبب
سرور در این ایام خلیج فرج بودیم ایام عباد بقدر امکان جلی منظم در سبب
کل در با حین و شرفینی عید ما روز است که بعون و عیانت کنی از برای ما
اسباب شهادت فراهم آید آن سرور آید کی است دان عید سرور کی است
در چمن چمنی فراهم باید و اسباب بلا از هر جهت جمع گردد و در سبب
در ششست ایام و در حسن از جو بشیم آن روز روز شاد است و فرج و سرور است
آن روز روز عید است که ما را سروری صلابت بکنند دیگر سروری در فرج
اعظم ازین نمیشود نه اکتیفته بدین ایام عباد که ایام تعطیل است و نفوس
سرور اند و ایام لغت و محبت است و یوم اجتماع است یک نشیمن است
باشد یک نگرانی و مشورتها در امور است معذره شود تا نایج آید
شکل یک شوری عمومی شود برای تبلیغ یک شوری عمومی برای سرور
بوست آن نافه خلاصه یک نشیمنی داشته باشد به نشیمنی مانند ازین فرج و سرور
و انجذاب و اشتغال و انشراح اناری ظاهر گردد و دیگر بکند باید غنی
درین ایام خلیج مراعات فقر را بناید تا آنکه محرم سرور باشند نه بلکه
سرور و فرج حصر در غنی باشد فقر و غنی باید هم حال باشند کنیز
عیش و عشرت نایند

و انبساط جدیدی آغاز مینماید عیدی که بنایش بر پاس عینی و طبعی گذارد
و نشانی و دانش مطابق با روش و قانون خلقت میباشد و از سرور
نیز در زوال در آن راه ندارد و تا حصول لذت در جریان خلقت موجود
و حرکت زمین حول آفتاب محاسب میشود و نقطه اعتدالی برسی ثابت
و تجدد عالم از منشا در چهار بر آثار محسوس این روز عید است و سعید بودیم
نشاط عمر می عالم نهانی بکند عید خلقی همه کائنات محبت است درین کور
تازه و در نو که بر آفتاب رخس و مدله تازه و تازه تر میشود نور روز سرور
نامی پاینده و طالعی فرخنده دشتی زجیده بافت در تبه که رسید
معموم ملل و اقوام بکند آرزو ساخته و پاس خدای و احترام آنرا می برد
اینک بنساختن ما است که در بنساختن نور جهان آزاد در محبت کس خود آرد
نمونه در هر سال بر منوال و اجزای ظهور و ظهور کرد و در قری با سرور
حیات عالم نهانی باز نمود و در سبب باطنی بشری آموخت و سبالی فرخنده
آل باقی ملل از امید و جان دار کانی بر از قوه اطمینان و فعالیت جان
شکل آرد و منیم که در انیان بهبودی عالم بشری فعالیت شد بدین
بشتر بفرجه روز و سرور آرد و نقطه اصی تصور یعنی وحدت عالم
در ظل محبت آید و صلح کبر قدسی چند نزدیکتر شود و این روز سرور
افراد نوع بشر در هر قطری ذرات کار دنیا در محبتی که به بند با بر سرور
نشیمن از شماره قبل اصول عملی دیانت

اصل عین

عقود و سماج نیز چنانا شایع و سرورند شجره محبت است در آن نقطه بکند شاد است
که آثار لذت و دوستی را بر آن توانی چید در آنکه مسطره الفت و کجا با
بوسید آن توانی ششام نمود بکند نه اکتیفته میرای حقیم و محبت تویم
چه که امتیاز مرد خدا در شخص مهوری با این است که آن حقیقت عقود و سماج
دین جوهر نظام و کفاح مانا ولی که در آن کجایش و گذشت بیت محبتش
سروری است عین ندارد و بر سر و پیش اعتمادش بد چون ملائکی همانا
و لو بصر فنجیل باشد که شود و نظام گرایه شخصی که بنور نبوت عقود
منور گشته روزی در صلح است در روز و در محبت و آن شهید و کجاست

اسعد الله ایامکم

نور و

سال ششادوم بهانی شروع طلوع نمود و هر بر سرور در خان خود را بشکاید
مبارک و فرخنده روزی است این روز سرور است که پس از بقضا
هر از آن سال از عمرش بسوزن ثابت و تازه و با نشاطی به اندازه
سر جوانی و کامیابی دارد چه نعمات ناریخی دیده و چه نعمات نریز کرد
و حکم راست برده کرده و اینک با نوحی است کن ساکنی دوره نشاط

چهارم

بخش هشتم

شماره دوم

دومی زهر و شریک خوی اشتام با ناسوار است از شدت آتش که از کیم
 عداوت و غضب پروردگانه و صفت خود کوهی را بهر و لرزه زمین و جنب
 و دیگر نالاین و در جبهه پنهان میوه تلخ سوخت که از ناله و جوی
 سر پروردگانه و پروردگانه است با تصور اشتام نماید
 بلکه احساس گناه دارد بارانی است که بر ارض طیب و جزه هر دو مبارک
 و آفتاب است که بر گلشن و گلشن هر دو میناید این است آن شرط زمین
 که معبر در دو یکسان اثر است و وسیله و صوتی غنچه است حضرت
 کردگار چون نفسی جانگاری بر خورده که لطف با کارش تیزند و نفوس را
 مشا به نماید که در نهد و غیب قلبش را بخوانند و نگذردم قلبش
 جیانشند و بر سنگ آبرویش میکوشند و در اعجازش میخورند و در
 چنین احوال ملامت نماید و خیالی اشتام پروردگار و آب معانی قلبش
 باین گردد و غبار پاکد درست نیاید در حالش تغییر حاصل نیاید
 چنین نفسی محل جلوه انوار محبت است و نیکو صفت رحمت حضرت
 احدیت آنکه این صفت آتشی در او مکن و طیبی است در نوره از روی آری
 و مقدس از هر فرض و اندیشه مادی و منسوی او را توان گفت که
 شخصی است آسان و قبه که از نور است رحمانی زیرا که حضرت احدیت
 خون غنچه است و رحمت و معدر گذشت است و مشورت تا پیش
 شمس جیش را سحاب جهات جلالان محراب نشازد و زرش را در
 باران زرافیت و انفضالش را ناشناسی و ناساسی بخواند و غنچه
 مانع گردد حکایت است که یکی از بزرگان قدسین سلف را که در سیهان
 کوی سبقت از صنوف متربین ره برده بود و بندت همه که در خوان
 کرمش ضیفه حاضر نبودن سیهان زرسید از بزه بخون و افسرد و گشت
 کن بر زجه و جبهه و غیر اساس راهای می تدبیر و کهن ساله سیهان را
 واره که از سرور و شگفتی شده و شکر آتشی بی آرد و قدم ضیفه منضم
 شوره و مادی بجای شگفتی و زرافت بتناول طعام در خواب برده
 و له پس از آنکه که سباحت و نماز صفت مشغول بودند معلوم گردید که
 شیخ سیهان در پستندگان و شان است و خدای یکایک آسمان را می شناسد
 و بیکانه و صحابه نیز در او اقبالی چهار بند سرور نام نیز بان تفسیر کرده
 است که در مستند که خدای غنچه نیاید است غنچه در خوان متاثر شده

که آن سالک و عنوای بر لبش را از خانه خویش افواج نمود لکن آنکه گشت که خدای
 ها لغزای منسوی بگوشش هوشش رسید و آغاز خطب عتاب با فرمود که اگر
 صالح آیت تو این عبد طالع را آفریده بودی باینکه ما او را بدست قدرت محبت
 خود خلق نموده ایم و آیا تو را انکار داشت با از شناسائی ما در بار کرد چگونگی
 که با بهد ناشناسی در ناسپاسیش در تمام عیاشش در سایه فضل و غنچه و
 بشیرت بخشش و کمالش مانع بود در آن تو ساعتی سزاقتی با او میان آری
 و او را نیازاری بخشید این است که عنود صغیر و سراج و غفران را توان گفت
 که کمندترین میوه محبت است و مشهورترین نتیجه روحانیت و مایه ایمان
 بزرگ مابین مدعیان دین است و تا هنگامیکه شیعه عنود در پروردان این کمال
 آسمانی قدر و مقامی داشت روح دین است در نمود قوت بود و چون
 بسا درین محله این شیوه آتیه از زبان رفت و سپاه مای محله نای
 اشتام و معارضه در داخل و خارج بر قرار گشت آن روح آسمانی خود را
 گردید و بر عینت در تواریخ ادیان این نکته دقیقه واضح است که اگر که غنچه
 و غفران است و کثرت دین است حقیقه موجود و دین است موجود غنچه وضع سخن
 و مشهور اصل معاونت مساعدت مساوات و مساوات
 این نیز نتیجه محبت است زیرا محبت و حماسی است منسوی که جز با ناله بارز و کوه
 محسوس و مشهور نگردد و آن بنا تا بخش و بخشیدن و جبری و دستگیری و بهر آری
 و غیر خواهی دیگر گشتی و در بجزای بی نوع باشد اگر نفس معدر این اعمال در
 این افعال باشد و در آنکه خود را محبت و دوستی بستاید بهر دانند که او
 گنجینه این گنج آتشی است و بکس بر گاه این صفات و آثار در او نباشد و فقط
 با لفظ آری است و رسومی پرست باشد و خود را بنام محبت و دوستی معرفی
 نماید و اینان دنیایین و بر این لفظی حاله زمین و کالبدی جاری در جان و قوی
 و طبع میان تن با آبر استیغ ظاهر و فرسی شناسند محبت است که متعنی است که
 چون نفسی را در بگو افران مستغرق چه وقت خود را وقف و قوای خود را
 حصر در آن نماید که او را از آن غرقاب محبت و بهر محبت است که متعنی است که
 چون بنای بر سرقیه دنی میوه و اگر غافلیم و قهقی شده نماید با اختیار
 مجبول بر آن باشد که در درگاه او کوشد و آری میگوید محبت است که متعنی است
 که چون شخصی را در او را مضطرب بهر کند و با طبع را بر بستاری در دست
 مختار چند و مساعدت تواند و کار رحمت خود و قرار گیرد از مواسات

چهارم

مجلس هفتم

شماره دوازدهم

در رعایت صفایه و در نفع ندارد اصل عدل این نیز یکی از
 شایع بارزه از محبت و خورای ستوده از دوستی است قلب ملوکه از محبت
 از ظلم و جور تبری و تقوی گیرند و دست تقدی بگفته نیایند اهلای
 نیایند در در غیب و حضور پس خاطر بمنوعان خود را دارند است
 احترام اهدی نمایند و بر اهدی حد نمهند و مانع آسایش نفسی نگردد
 و عدل در حق بدن در روح شخص خود نموده در امور زندگانی و حیات
 جنگ در دغانی خود با عدل رفتار کند و در حق عامه و اقربا خود
 در هم محبت و با آن غره منویجان خود در هر چه عالم عدل معاخذ نمایند
 این اصل عدل است که با سبب است و اعتمادی مزاج جهانی در روحان
 حیات مقدس میباشد اصل اتحاد که اقصی مقاصد و جامع منافع
 آئینه است یعنی اتحاد من مع الارض در قمر این عمودیه زندگانی و حقوق
 حیات و اجتماعی و زندگانی و محبت قانون معتدل و احده و تاسیس
 عمودیه بنیادیه و حکیم اولیای ما این قطعات لرض و عمل و اقوام که
 بنای است که بر بنیان اصولی سابق قرار گیرد زیرا که چون محبت
 و عنف و عدل و سازش و فروع منویه آن در قلوب عالم بنیاد
 ریشه دو اندیشه و استوار جدید شایع است که این بنای شایع اتحاد و
 عدم من مع الارض بر آن بنیان قرار یابد انجا و متدسه و شومس
 آئینه که شومس و در وجهین این اتحاد بودند این بنا و بر آن بر
 قرار دادند و ابتدا شروع تاسیس آن مانی نمودند تا چون روزگار
 آید که آن ارکان مستقر و آن مانی مستحکم گردد آنوقت این بنا
 بر رفع بر آن ارکان تاسیس باید و نفوس نوع بشر مانند
 درین ایوان عینون بسیار است
 دو اندیشه و قوه غیبیه از ما در عالم ظاهر خود را
 نفوس که ما بجهت جهانیه و مدارک عقیده محضه نسبت کنونی عالم گما بکنند
 شدت خطایه ها که او نام و تقالید و تعصبات و اختلافات و افکار تسلط
 در بابت و سایر مناسبات و بگیری که افس عالم بنیاد را تیره نمود و یکی است
 میشود و از بهبودی و محبت ارضاع و طلوع نور حیات صلح و اتفاق و اتحاد
 نوسید نگردد چکه در عالم اسباب و ظاهر محمل امید و ملی در رانی نمایند
 و در تنزیهات و شرفیات و در فضیلت جریان و ترقیات تکدی بنیادیه که با وجود
 روح و عقل منوره حرکت و نهضت عجیبی که در قلب عالم ارواح است بگردد
 بجزایر میباشند که یک نور منوی از باطن عالم روح ظاهر و متدیه قانرا اثر نماید

بلند میشود و نزدیک است آنوقت که عالم را روشن نماید و این آتش طریق نور از امام
 دلیل جبارف تعصبات در محیط عالم بنیاد از هر محکمت و علمی دور هر علوم و کثرت
 مشتمل و سرزیر میشود و آن بریح صحرانامه غیبیه که از کتب با مشهور میشود
 که آن آتش را از اسبک بگر سفل و در تریب سز و تا جانی شده تعلیم سوزی بر کش که
 خاور و فاشا که او امام را سیری سز و آن صیقل معنوی چنان قوت گیرد و در دنیا
 قوت افسان را صفا نماید که اثری در تعصبات و سنگ افکار باقی نماند و آن نور آتش
 چنان بر فاشا که سز طلمت و نادانی را بکلی در هم شکند و چون برقت در خطایه
 دیده میشود که در عالم نفس حقی در نفوس که دنیا هر متوقف باشد و میشود در است
 نور منوی که دست قدرت او میگذشته در حرکت است و بسوی مرکز نور و شرف
 در انضات و صدق و تری ایجابی کتبها جابده و بی تکرار بسوی نور و بکلی است
 نگارنده را در خاطر است که چندی قبل که در محکمت گانا و اس فرست میشد بیستی
 یک از دوستان که از زندگانی و شرفای شهر محکمت است مجلس طلاب بین الملل و
 مستقر بود و در میان آنها عطا و دانشمندی که هر یک از سرز و بوس بودند یعنی شرف
 و برخی غریبه همی سیاه و گرد می سفید و از نواد مانی قنوه بود صحبت در خصوص
 انوار و آثار غلیظه این عصر و الا قدر در میان و پس از اتمام مانی سوال گوا
 بر قرار دادند آن تا نیش شب بدر آن کینه یکی از محصلین هند که در دایره حکمت
 سخت بسیار است و میخواست پای خود را فراتر بگذارد و صحبت را آخرین جمله معنی
 و ما به آن کتا ترقیات بشری می برداشت قدری در سینه خود اظهار اظهار می نمود
 در میان جمع مستمعین قیس مانی بسی کسب خود حاضر از آغاز تا اتمام سر پای
 گوش بود و لب میخورد و چنان تصور میکرد که ظاهر عنون مانی و در این ظاهر
 دلیل بر پایه اعتقاد و فکر باطنی باشد چون آن اصرار و ابرام محصل هند که
 مشاهده کرده ملا حقیر در نهایت علامت و محبت اجازت طلبید که در جواب او سخن
 گوید و چون با اظهار اشتیاق بدینجهت شد انگار آن بخیل مانی را در بطن خود آورد
 و این حکام هیچ مندی را فراموش نموده که من برای مردم سکتن نور است نیاید
 بجهت برای اكمال آن آدم پس از آن جوان پرسید که آیا هیچ تقالید و احکام فروعیه
 موقوفه نور است راست و از بنیاد قس عدم اهمیت آن در حیات روحیه
 استناد و نمیشود جوان در پاسخ گفت که هیچ نیست قیس گفت پس چگونه که در هم
 و بطلانی نکرد بکمال اكمال نمود همانا جوهر و تقالیم اصیبه اعتقادیه در وجه و اخلاقیه نور
 که آنرا چنان از محدودیت تعلیم بیرون آورده و توسعه داد که قابل آن شد
 که اقوام غیر اسرائیل نیز از قبیل رومان و یونان و اقوام سائر شرق و غرب بنیاد
 ایامین نیست صحبت اكمال جوان محصل هند که گفت چنین است قیس گفت

چهارم

شماره دوازدهم

شماره دوازدهم

در این صورت چه استنباطی دارد که حضرت بنام نیز با روشی است
 برای آوردن که حضرت مسیح با بر سریت یعنی جوهر دانست مسیح را گرفته و مضمون
 از جهالات و خطایات و تقاضای معنوی بشری نموده و جان نوسه
 در تقسیم داد که قابل آن شد که کل اقوام عالم در ظل آن قرار گیرند زیرا که
 هر چه در این یک است در اختلافات در تقاضای است و چون شفا یه
 نظر نمودیم همه گزیده انجیل در انجمن چون عباس بنی قیس بنی کلب
 و از طرف دیگر ایشید خانی از منصب کلام در میان معارضه با پدرش را
 به خط مکرر متفرق حیرت بود و نگارنده در مکرر توبه غیبیه که در انجمن
 چگونه برای تنویر افکار عالم بشری از محرابی غیبیه خود تا ناید نماید در این
 دقیقه بر تنویرین در عالم آفاق و انفس در کمال وضوح و شهود است

انا لله وانا اليه راجعون

عکس حضرت امه الله
 المؤمنه التي قد ادرکت لقاء
 ربها مسيس ايزابيل ابرتيكها
 در صفحه اول قسمت
 انگلیسی این شماره مجله با حتر
 چاپ شده

شاهیه بیانی صاحب

مسس ایزابلا بریتیک نام در ۲۱ فروردی ۱۸۵۲ در نورستن مسسونا
 ایالت متحده امریکا متولد والدش قیس کیسای اسکس بود و مادرش
 یکی از اصفا کنندگان استقلال ایالات متحده و عمه مادرش زوجه ابراهیم
 رئیس جمهور مشهور امریکا بودند مادر ایشان فلترنا در حدت دکا و شدت
 قوای فکریه نفسی و افراد است و در ایام صغر و جوانی بهت بر تخیلی
 علوم عمده نگاهت و تربیت عالی گرفت و پس تا است ایام حیات
 جوانیش در محله صنع ادبی و فلسفه و فقه مشغول گشت و در مدرسه
 دینی کلسای مذکور به تدریس معروضت و دانش در شمار اسامی

مطلبین و معین کتاب مقدس توریت و انجیل مشهورت در ۱۸۸۸ یکی مس و کت
 بر چشمت نام که هنوز در ملک اداره بزرگ راه آهن مقامی دارد و شکر کرد اولاد
 نداشت و له اولاد در خانه اش بسیارند در ششده در سولیدر که در اولین صفت بیت و یک
 لغوی که در آنجا تبلیغ امر شده اند قبولی امر نمود و او نخستین آن جمع بود که در آن جمع یقین
 امر نمودند و باقی طایفه هر همتند و فوق لها در این منصفه اصلی امر عظیم را یافت و بطور مختصر
 گفت که در این حقیقت و ملکوت همراه آنرا بافت و آرا نگارند تقریباً در تمام دنیا این چنین
 در حدت امر بود و در باره بیاریت حضرت عبد البها در عکا شرف گشت ابتدا در سنه ۱۹۱۱
 دیگر در سنه ۱۹۱۹ در سکا بر فنی که در ریاریش نوشته و حکایات روح پروری که باقی داشته
 امید است که در آتی طبع و نشر گردد تاریخ خدمات امیر البها معتمد تا تاریخ ترقیت امریه در
 در امریکاست در هر حال موفق به هدایت آئینه و بهبود طریق حساب گردید و در اینها
 پیچیدگی و تشبیه اقدام دوستان و شرح و توضیح بیانات روحانیه و اعطای کائنات سعادت
 روحانیه مألوف در هر شهری که نشانی کرد بخدمت آئینه را در غروب غرض همین است
 و شخصی موقر دین و جان سلطن و فکری بس عین در امر و حکمتی خفاچه لایم و در هر
 و قدم ثابت در این داشت از مطالعه الواح متعدد این از حضرت عبد البها معلوم میشود
 که چگونه تعلیمات و درسهای مخصوصی با هم می نمودند و کلام معرفت حقیقت با رعایت
 حیوانانه و حقیقت نفسی بیروت در روحانیت و خلوص و خدایات او داشتند و امر
 می نمودند که در تمام تعلیمات امر توغیبات بر هر چه که خصوصاً از بیانات و اشارات
 کتاب مقدس توریت و انجیل و اطلاع و آگاهی داشت و مقام امر را چون امر در عین
 آئینه بیان می نمودند از بیان و فهم بر آن قیام کرده و در نفوس کثیره را معتمدی و حکم قیام
 ساخت و نایب کلمات و حدهای کل نمودن بچه حضرت عبد البها در بعضی الواح در امر
 داده بیان فرمودند که در هر دوری این تفرقات در ادیان واقع غیبه نفسی را که
 معتمدی ساخت ای الابد مقام و محبت و خدایات او را که حفظ خواهد داشت حضرت
 عبد البها و پراسادی متیاق خوانند و او قدرت عجیبی در بیان غلظت تمام عهد و
 داشت و حق الحقیقه تراب اقدام مبارک بود اندک قبل از حضور مبارک نفوس باقی ماند
 فزونی و میزبانید هر که را او تبلیغ کرد همه ثابت اند زیرا که معتمدی از تبلیغ آن بود
 که ثابت و در این نایب همه همین است و پنج سال که مشغول بخدمت امیر بود و هر
 که در می می او انمود جمع شود که به حجم کرد و له بعضی از مقالات طغریش که در
 است در سایه برین تفصیل است مقاله در توضیح تمام عهد معتمدی در توضیح تمام
 مقاله در اهمیت حقیقتی بعضی رموز کتاب مقدس مقاله در دلایل جلوه آئینه
 در حضرت به نام از بیانات میگویند که در مقالات کثیره ثابت که نوشته

چهارم

خشم

شماره دوازدهم

در مابین تمام آنچه از قشون صادر شده کنی بش که بنام الهام به نام است
 از اولین بهات نشیبت امر بود و حضرت عبد الهام در یک لذتوا حق نگیدی
 شایان از آن فرمود و ما سرور داشته که کی با دیگر نزنوشته و هر دور انفرود
 هر که و برادرش باه و غیره قشون طاعت کرد گواهی داد که هر چند در روی زمین بود
 و با گویا در مکتوب بود از می نمود تقریباً و در هفتاد قبل از صعودش حکایت کرد که حضرت
 عبد الهام در روز یازدهم که او با فرموده که خدمتش را برای یک مدت انکه بماند
 و در محرم جمهوری آن از مرض بهاجمه سخت نمود و له امی شدت و در همان
 سترجا بیام دیگر بسیار مینه خدمات امر بود در این زمانه بیداد در شب آخر
 حیاتش یازده مکتوب نگاشت که آفرین آن خط چند دقیقه قبل از صعودش
 بنی که رسید صعودش در ۱۹۲۴ جمهوری گشته در دنیا واقع خانه این با احترام
 تمام بر رفته جمع گیری از دوستان بده و بعضی از اطراف حاضر و متلا و متلا
 و نعمات روحانی که مکتوبها همان نمونگی خود برای او بر زمین خانه خود چندی
 قبل از وفات خود مین کرده بود میرودند و جماعت کثیری از قشون مطلع از امر
 و دوستانش حاضر از سفید و سیاه و کلبان زمین بودند که در این زمانه با
 کشیدند و چون چندی قبل از صعودش از جهت حسن خدمتشان در مرکز زاد توکی
 پذیرفته شده که نطقهای متعدده در خصوص امر تربیت او کرده و بنامی امر
 و آوازها وقت خود را در افکار هزارها لغوی ثابت و بهتور نمود و او را
 صعودش مرکز را در این خفا چه را بهر چه اجازت و اطمینان نمود و غلبت
 و مقام روحی پیش را بر پشت نمود رفته به علما
 وفات میرزا دامن و یالتون
 شد و بیون رئیس جمهور همین ایالات سمحه که مشهوره آنی است از اینان نادر نگاشت
 بنام افکار عمومی که پیشتر نامی از یک در ایام عرب عمری در طول نوع نبره هر جهان
 و با نطق در امر یکا کاشت که بنام یک ابوی برای او تهیه نمود پرزادانت و بیون صلح
 نام میوزت و اول را بتبیل قوی فریب و تشکیل مجلس من المصل و تحلیله عمری دعوت میکرد
 و گفته آنکه یک دنیای در گفت آسایش را در نگر داشت و با هم تواری خود در آن گوش
 و نطقهای گیره که در سفر با پیش در شهر سنوالبه بر می تانید انچه حد او نمود و افکار عمری
 برای آن حاضر داشت و متران گفت که در نتیجه این در فحاشت و افکار در کجای و فلاح
 مریض و بتری گشت و حقیقته ویرا بنام یک فلسفی در قیام متده امر بار که در آن خود دیدن
 تمام را در واقع گفت و ذکر خدمات و زحمتش در در تاریخ عالم عبودت خواهد بود
 ایام کنونش من و یک است
 جمیع عمری شروی سنوی بهمان امر یکا متده گشت که در در سنکسوزن خواهد شد و سنکسوزن

مرکز افکار عقلی و مشام متفکرین و بزرگان ایرکاست و یک نیت که این کشورش از یک
 کنونشندی بهمان هم در حقیقت محبت مسوولین و نجیبین و ناطقین و هم در حقیقت
 معاهده و مشورتهاست و ناطقین بزرگ خواهد داشت و حضرت عبد الهام تا پس
 کنونش نژادی را ابتدا در و سنکسوزن امر و سرودند لذا در وقت نژاد کن
 در تهیه خدمات کنونش کار میکنند و امید موفقت بزرگ را دارند
 الاشراق
 مجده الاشراق سفیده رنگون بر ما که بنده سان فارس و برادری و نجیبی طبع را بهمان
 فتنه میگردد و بختی مانده ستاره در حاشیه است که در علم خدمات امریه اشراق نمود از
 تمام تب زبده نیت که در کان آن در بعضی وجود هم آنجا به بعضی روحی مست میگردد
 از در با عیانت نیند بهیل زندگی
 مانند ورق حاف شود زبده و نبود
 با کجکرم نایه اندر تو قسم
 اول سپه از بار بهاجوشن کن
 پس از انش تو استغاثت آن
 شکر زمین که به کزادم من
 چون شش گشت بهاکر طلوع
 از که به جان بر از غنچه من
 از آتش خورشید حال ابوی
 ای اهل بهار حق صنایع طلب
 باشد بیها شرافت هر عمری
 هر دل که رنگ مهر کاشان
 چون هم غلغ سینه ز هم صنایع
 هر سینه که خود ز سر نمان سازد
 چون خاک با پیش در شلیم بنه
 حرفی که نه قوت دل بود کوشش کن
 مجرب تو هر گزنت فراموش کرد
 بسیار تو را عدوت بدست با پیش
 در هر کاری دوست تو را می طلب
 در است جهان به گروگان تو را
 از خواب تو غرضت را زبده سنگینه

تا باز با بدت سرشت وجود
 اسرار وجود و نفس غیب و شود
 و از نا با عظمت دل روشن کن
 آنچه چه بهار از من در گلشن کن
 شکر بها که برز بخشم منی
 در قلم نور خویش را گم منی
 سرش در دشت از نور هر دو
 هر ذره بعد شش لغت منی
 از کز کرم در دغانی طلب
 الحاح کن از بها بهای طلب
 هر که شش عمل بیخشان سازد
 تا او ش پراز که هر چنان سازد
 سولاش اسپر بنده در شش سازد
 تا اوست پراز لاله خده از سازد
 در سینه سراج ذکر خوارش کن
 دانی شود هرگز شش فراموش من
 بر هر چه نطق فراموش از سانس
 مشول بجاری که ز نیکوست با ش
 ناطق بهرات دنان تواند
 غش در سان که هر خوان تواند